

# تجارت و سیاست در خلیج فارس

## ماجرای شرکت وُنک‌هاوس\*

نویسنده: یوجین استیلی

مترجم: معصومه ارباب

بخش تاریخ وزارت امورخارجه بریتانیا در رهنمودنامه کنفرانس صلح درباره خلیج فارس، آن منطقه را «یکی از صحنه‌های عمده رقابت آلمانیها و انگلیسیها قبل از جنگ» معرفی می‌کند. گزارشهای بسیاری درباره تحرکات بر روی صفحه شطرنج سیاسی و نگرانیهای سیاستمداران در مورد این منطقه استراتژیک خاورمیانه منتشر شده است. بیشتر این گزارشها ضمناً به فعالیتهای یک شرکت خصوصی آلمانی به نام ربرت وُنک‌هاوس و شرکا اشاره کرده‌اند که نقش آن در این بازی بزرگ در کتابهای تاریخی مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله سیاستهای قبل از جنگ درباره خلیج فارس عمدتاً از دیدگاه آن شرکت مورد بررسی قرار گرفته است.

تجربیات واقعی یک بازرگان خصوصی در قبال زمینه سیاسی این منطقه بعضی از مراحل تأثیر متقابل امور خصوصی و سیاستهای بین‌المللی را مشخص می‌سازد. ماجرای که می‌خواهیم شرح دهیم نشان می‌دهد که چگونه یک شرکت قانونی بدون داشتن هیچگونه مقاصد سیاسی گرفتار مخمصه بدگمانی و رقابت سستی بین ملتها گردید و ناگزیر خواه‌وناخواه اهمیتی سیاسی یافت و سرانجام در جنگی که پیش آمد، دست‌کم از جهتی، با شکست روبه‌رو شد. این امر از نتایج نظامی بود که تحت آن ملتها مغرورانه مسئولیت و فرصت «حمایت» از این‌گونه اقدامات برجسته شهروندان خود را برعهده

---

\*. عنوان انگلیسی این مقاله از این قرار است:

می‌گرفتند. در این مقاله ارزش صداقت بازرگانانی از قبیل آقای وُنک‌هاوس مورد تردید قرار گرفته که عبارت از روش ملی‌گرایانه تشویق و حمایت است و در تحت تشکیلات کنونی امور جهانی، منافع شهروندان خصوصی را در خارج با جاه‌طلبی‌های وسیع ملی مربوط می‌سازد و آنها را به سوی درگیری با منافع و جاه‌طلبی‌های ملتهای دیگر سوق می‌دهد. در دهه ۱۸۹۰م جوانی فعال به نام ربرت وُنک‌هاوس برای شرکتی هامبورگی در زنگبار واقع در ساحل شرقی آفریقا کار می‌کرد. کشتیهای بومی برده‌فروشان به‌طور مرتب بین زنگبار و خلیج فارس در رفت‌وآمد بودند و گروههایی از بردگان را به عنوان صیاد مروارید به این منطقه می‌بردند و در بازگشت کالاهایی از این ناحیه را با خود می‌آوردند. از جمله یک بار با مقداری صدف مروارید، در واقع برای حفظ تعادل کشتی بازگشتند. این صدفها توسط شرکت هامبورگی خریداری و به اروپا حمل شدند و با سود زیادی به فروش رفتند. وُنک‌هاوس آگاه شده بود که چنین صدفهایی به عنوان اشیاء بی‌ارزش در خلیج فارس به دور انداخته می‌شوند و بنابراین تصمیم گرفت که به آنجا برود و ببیند که با آنها چه کاری می‌تواند انجام دهد. این واقعه در سال ۱۸۹۷ اتفاق افتاد و کمی بعد او در بندرلنگه مستقر شد.

با توجه به عقیده بعدی در میان انگلیسیها، فرانسویها و روسها در خلیج [فارس] در مورد اینکه آقای وُنک‌هاوس از سوی دولت آلمان با کمک مالی به آنجا فرستاده شده است او دقیقاً به این نکته تأکید می‌ورزد که شرایط ورود او به این منطقه تقریباً اتفاقی بوده است. وی می‌گوید:

من به هیچ‌وجه اهداف سیاسی نداشتم و با دولت آلمان یا هر دولت دیگر در ارتباط نبودم. هیچ‌کس در برلین اطلاعی در باره من نداشت و هیچ‌کس در آلمان چیزی درباره تأسیس شرکت من نمی‌دانست. شرکت مزبور کاملاً یک شرکت خصوصی بازرگانی بود و البته من نقشه‌های خود را اعلام نمی‌کردم. بعدها با پیشرفت کارم و مشهور شدن من در منطقه فکر می‌کنم مأموران آلمانی درباره یک بازرگان آلمانی اطلاع یافتند که به طور موفقیت‌آمیزی در خلیج فارس مشغول فعالیت است. ولی من هرگز با وزارت امورخارجه در تماس نبودم و جز در یک مورد تقاضای کمک نکردم و غیر از آن کمکی دریافت نداشتم. در آن زمان از کنسول آلمان درخواست کمک کردم و به هر حال، آن کمک به شیوه و اندازه‌ای که مورد تأیید من بود داده نشد.

هدف و وظیفه مقاله مزبور آن نیست که مجلدات عظیم گزارشهای سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم، گزارشهایی که در آنها اهداف پنهانی وزارت امورخارجه در

سیاستهای خاورمیانه‌ای آنها آشکار است. اما در این مورد لازم است به طور کلی خطوط اصلی اوضاع سیاسی را در خلیج فارس در طی گسترش تجارت آقای وُنک‌هاوس شرح دهیم. برای دولت انگلیس، خلیج فارس یکی از مسیرهای منتهی به هند بود که موجبات ضروری دفاع از امپراطوری مستلزم این بود که هیچ دولت دیگری نباید در آنجا پایگاهی داشته باشد. بازرگانان انگلیسی پستهایی را در امتداد سواحل آن در قرن هفدهم تأسیس کرده بودند و از آن زمان به بعد سلطه جویان بریتانیایی در نظارت بر آن علاقه‌مند شده بودند. ناوگان بریتانیا خلیج را از دزدان دریایی پاک کرد، فانوسهای دریایی و چراغ‌های دریایی در آبهای آن مستقر ساخت. برطبق عهدنامه‌ای با امیرمسقط مقرر شد که بریتانیای کبیر بندری در اختیار داشته باشد که از آنجا از مدخل خلیج [فارس] دفاع کند و هرچندگاه یک بار مأموران سیاسی بریتانیا معاهداتی را با رؤسای عرب در امتداد سواحل آن منعقد می‌ساختند. لرد کرزن در کتاب پیشین مشهور خود، ایران و قضیه ایران، می‌گوید هر وزیر بریتانیایی‌ای را که به روسیه اجازه تأسیس پایگاهی در خلیج فارس بدهد خائن به کشور خود می‌داند، و اقدام شدید او به عنوان نایب‌السلطنه هند، یک بار در زمانی که فرانسه می‌خواست یک معدن زغال سنگ در مسقط اجاره کند و باردیگر هنگامی که طرح‌های آلمان برای احداث راه‌آهن که به پایانه‌ای در کویت می‌انجامید نشان داد که وی قاطعانه مخالفت استقرار هر دولت دیگر در منطقه است. با وجود این، لرد لنزداون<sup>۱</sup> در سال ۱۹۰۳م به جهان اعلام کرد که: «ما باید استقرار پایگاه دریایی یا بندر دارای استحکامات را در خلیج فارس از سوی هر قدرت دیگر به عنوان یک تهدید شدید برضد منافع امپراتوری در نظر بگیریم و باید به طور قاطع با همه ابزارهایی که در اختیار داریم با آن مقابله کنیم.»

روسیه قدرت بزرگی بود که پیشروی آن به سوی خلیج فارس در پایان قرن نوزدهم سیاستمداران بریتانیایی را نگران می‌ساخت. روسها معتقد بودند که آنها به علت ضرورت شدید توسعه ملی مجبورند سلطه خود را در جهت جنوب و غرب به سوی بنادر گرم و مرزهای هند گسترش دهند. انگلیسیها نیز، که ضرورت دفاع از هند برای آنها چندان کمتر نبود، احساس کردند که مجبور به مقاومت هستند. رقابت بر سر خلیج فارس یک بخش از کشمکش وسیع روس و انگلیس در جبهه عظیمی از تبت تا افغانستان و ایران و همچنین در خاور دور بود.

در زمان آغاز فعالیت شرکت وُنک‌هاوس مصالح سیاسی آلمان در امتداد خط آهن پیشنهاد شده بغداد از طریق ترکیه عثمانی رو به گسترش نهاد. این برنامه عظیم احداث

راه آهن که تحت رهبری دویچه بانک مطرح و به لحاظ مالی تأمین شده بود، با همکاری پرشور قیصر و وزارت امورخارجه آلمان اجرا می شد.

نویسندگان مقالات سیاسی آلمانی این پروژه را به عنوان تهدیدی بالقوه علیه دولت‌های دیگر و همچنین نمادی از اعتبار فزاینده آلمان مورد ستایش قرار می دادند که تجسم جاه طلبی‌های سلطه جویانه این کشور به شمار می رفت و از این جهت موجب رنجش مسئولان اجرای پروژه می شدند. این پروژه منافع سیاسی دولت آلمان در خلیج فارس را در برداشت که در آنجا با منافع بریتانیا برخورد می کرد.

با گسترش شرکت وُنک‌هاوس و رونق کار آن در این کانون سیاست‌های سلطه جویانه، شرکت مزبور به طور اجتناب ناپذیری اهمیت سیاسی یافت. نخستین تأیید این واقعیت از سوی روسها صورت گرفت. در حدود سال ۱۸۹۹م روسیه تصمیم گرفت آنچه را که در بنادر خلیج فارس می گذشت مورد توجه بیشتری قرار دهد. در ابتدا این کشور جهانگردان و کشتیهای جنگی به آن منطقه فرستاد، سپس کنسولگریها و قرارگاههای تجاری افتتاح کرد و اندکی بعد یک سرویس دریایی میان ادسا و خلیج فارس برقرار ساخت و آن را در تحت حمایت مالی خود قرار داد. در این زمان، دولت‌های متعدد کنسولگریهایی را در امتداد خلیج برقرار کردند، اما کنسولگری روسیه در بوشهر به خصوص دارای ظاهر مجلل و به خوبی مجهز بود اگر چه هیچ فرد روسی در منطقه نبود. دولت روسیه نهایت تلاش خود را به عمل می آورد که از همه این امور سودی تجاری در خلیج فارس به دست آورد.

روسیه می خواست منافی در آنجا داشته باشد تا به این بهانه بتواند از انگلیس بخواهد درباره مسائل خلیج فارس با آن کشور مذاکره کند. آقای وُنک‌هاوس می گوید: «یک افسر داوطلب ناوگان روسیه به نام گورسکی<sup>۲</sup> به منظور رونق بخشیدن به تجارت روسیه به منطقه فرستاده شد. البته دولت روسیه به او کمک مالی می کرد و این اقدام، در کل، یک اقدام تجاری مخاطره آمیز دولتی بود. این امر با شکست روبه رو شد زیرا از آغاز تا انجام یک ساختار مصنوعی داشت. به عنوان نمونه، آنها شکر را با کشتی وارد می کردند که برای آن هیچ بازاری در آنجا وجود نداشت و بیشتر فعالیتی که انجام می دادند به ضرر منتهی می شد.»

آقای وُنک‌هاوس ادامه می دهد:

در چنین اوضاع و احوالی بود که سرکنسول روس، نیکولاس پاسک،<sup>۳</sup> که با من روابط شخصی بسیار خوبی، داشت نزد آمد. او از من درخواست کرد حفظ منافع تجاری

2. Gorski

3. Nicholas pasek

روسها در خلیج فارس را برعهده بگیرم و از طریق ارتباطات تجاری خودم که تا این زمان کاملاً توسعه یافته بود تجارت روسها را رونق ببخشم. من را متوجه ساختند که این عمل حقوق خوبی خواهد داشت و عملاً دریافت مقرری در مقابل کار کمی خواهد بود. من این پیشنهاد را نپذیرفتم زیرا می‌خواستم به امور تجاری خودم بپردازم بدون اینکه مجبور باشم به کسی گزارش بدهم و اگرچه من هرگز یک میهن‌پرست افراطی نبودم اما، روی هم رفته، خودم را یک آلمانی می‌دانستم و در واقع مجذوب فکر کارکردن برای جاه‌طلبیهای ملی روسها نمی‌شدم.

مدتی بعد، احتمالاً بعد از دریافت دستورهایی از سن پترزبورگ، پاسک دوباره با من تماس گرفت. این بار او گفت:

ما واقعاً در مورد این پیشنهادی که به شما کردیم جدی هستیم و این موضوع اهمیت زیادی برای ما دارد. بازرگانان ما هیچ پیشرفتی نمی‌کنند در صورتی که شما چند سال پیش کارتان را با دست خالی شروع کردید و تجارت و ارتباطات را در حدی افزایش دادید که مایه نگرانی شرکتهای انگلیسی شدید. اگر شما نمایندگی تجارت روسیه را قبول کنید می‌توانید شرایط خودتان را بگویید. هنگامی که من سخن از شرایط شما به میان می‌آورم مقصود من دقیقاً همان شرایطی است که شما می‌خواهید. ما مصمم هستیم که برای روسیه منافع اقتصادی در خلیج به دست آوریم و حاضریم برای آن پول خرج کنیم. آقای وُنک‌هاوس مجدداً امتناع کرد، با آنکه حدس می‌زد حتی اگر خواهان شرایطی شده بود که امکان داشت سودهای افسانه‌ای برای او به بار آورد روسها موافقت می‌کردند.

بدین ترتیب در اوضاعی پیچیده از منافع و جاه‌طلبی‌های رقابتی در خلیج فارس چندان تعجبی ندارد اگر دولتهای مختلف و ملت‌های آنها نه تنها برای پیشرفت مقاصدشان کار کردند بلکه گاهی اوقات بواسطه تفسیر نادرست انگیزه‌های یکدیگر موقعیت را بدتر ساختند.

انگلیسیها در خلیج فارس در آن زمان از نماینده سیاسی مقیم تا کارمندان تجارتخانه‌ها عقیده داشتند که شرکت وُنک‌هاوس صرفاً یک رقیب فعال تجاری نیست بلکه نماینده مستقیم سلطه‌جویی سیاسی آلمان به شمار می‌رود. اینکه توسعه و ترقی سریع این شرکت به واسطه کمک مالی برلین توجیه می‌شد مورد اطلاع همگان بود. بنابه گفته آقای وُنک‌هاوس علت عمده‌ای که عقیده انگلیسیها را در مورد دریافت کمک مالی از سوی او تأیید می‌کرد موفقیت او در بعضی زمینه‌های تجاری بود که خود شرکتهای انگلیسی نمی‌توانستند از آنها سودی به دست بیاورند. انسان طبعاً چنین شکستی را به

بی‌لیاقتی نسبت نمی‌دهد و عکس‌العمل طبیعی رقیبان او چنین بود که: «خوب البته او می‌تواند در آنجا به تجارت پردازد، دولت آلمان خسارات او را می‌پردازد. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم با شرکتی رقابت کنیم که کمک مالی دریافت می‌دارد.» هنگامی که آقای وُنک‌هاوس چنین قضایایی را انکار نکرد، بازرگانان و مأموران سیاسی انگلیس از صدق گفته‌های خودشان مطمئن شدند. آقای وُنک‌هاوس پرسید چرا باید آن قضایا را انکار کنم زیرا مادامی که به عقیده آنها سودی در عملیات من نبود دست من در تجارت باز بود. آقای وُنک‌هاوس می‌گوید:

علل واقعی موفقیت من که انگلیسیها آنها را گرفتن کمک مالی و مقرری می‌پنداشتند کاملاً ساده بودند: من و افرادم بیشتر از آنها کار می‌کردیم. اغلب اوقات در شرکت سخت مشغول کار بودیم و حال آنکه انگلیسیها در بیرون تنیس بازی می‌کردند اگرچه من هم، در صورت داشتن وقت، مایل بودم تنیس بازی کنم. گاهی عادت داشتیم تلگرافها را در ساعت سه صبح بفرستیم تا جوابها را در بعدازظهر روز بعد دریافت کنیم. اطلاعات من از بازار اروپا تقریباً همیشه یک روز جلوتر از اطلاعات شرکت‌های دیگر بود. من کوشش خود را صرف یادگرفتن زبان فارسی کردم و یاد گرفتم که به روانی به این زبان صحبت کنم. ارتباط نزدیکی با مردم بومی برقرار ساختم و از خریداران محلی می‌خواستم که گندم و جو - یعنی صادرات عمده ما - را نه فقط در امتداد سواحل بلکه از ارزان‌ترین بازارهای داخلی گردآوری کنند. علاوه بر این، من فکر می‌کنم که کالاها را بهتر از رقیبان خودم می‌شناختم زیرا با آن کالاها در هامبورگ سروکار داشتم و با انواع جنسها و کیفیتها آشنایی داشتم. و بالاخره اینکه من ریاست شرکت خودم را برعهده داشتم و حال آنکه گروه بازرگانی انگلیسیها بیشتر شامل کارکنانی می‌شد که در استخدام شرکت‌هایی بودند که مراکز آنها در لندن قرار داشت. من می‌توانستم تصمیمات مهمی را در محل اتخاذ کنم، خودم را با اوضاع جدید تطبیق بدهم، فوراً قرارداد ببندم؛ در حالی که آنها مجبور بودند با لندن مشورت کنند.

بدگمانی مأموران انگلیسی به شرکت وُنک‌هاوس به واسطه توجه فزاینده آنها به نشانه‌های منافع اقتصادی و سیاسی آلمان در مناطق مجاور تشدید شد. از طرح راه‌آهن بغداد پیش از این سخن به میان آمد و گرایش سیاست خارجی آلمان به گسترش منافع تجاری در ایران به طور اخص از نگرانی انگلیسیها کم نکرد. آلمانیها می‌خواستند جای پای در دیپلماسی ایران به دست آورند تا آن را برای رفع مخالفت روسها با طرح راه‌آهن بغداد معاضه کنند. به جرئت می‌توان گفت که دیپلماتهای آلمانی از استقرار یک شرکت آلمانی در امتداد خلیج [فارس] ناراضی نبودند. اگرچه در مجموعه بزرگ اسناد

دیپلماسی آلمان قبل از جنگ هیچ اشاره‌ای به شرکت وُنک‌هاوس وجود ندارد اما استقبال خوب از نقشه‌های اولیه آلبرت بالین<sup>۴</sup> مدیر خط کشتیرانی هامبورگ - آمریکا و دوست قیصر، برای برقراری یک خط حمل و نقل با کشتیهای تجاری به مقصد خلیج فارس توجه مصممانه آلمانها را در منطقه خلیج [فارس] به پایانه دوردست راه‌آهن بغداد نشان می‌دهند.

فعالیت تجاری آقای وُنک‌هاوس خواه‌وناخواه با گسترش آن ناگزیر اهمیت سیاسی می‌یافت. او که آشکارا موفق بود در سراسر خلیج معروف شد و کارمندان او در همه‌جا حضور داشتند. چنین گسترشی در چنین منطقه‌ای مسلماً واکنشهایی در سیاستهای اروپایی به بار می‌آورد.

آقای وُنک‌هاوس شرح می‌دهد که چگونه فعالیت تجاری او از طریق زیر اهمیت سیاسی یافت. وی می‌گوید: «شرقیها تحت تأثیر زور و قدرت قرار می‌گیرند. آنها دیدند که من با دست خالی به خلیج فارس آمدم. آنها مرا شناختند، زیرا من برای آنکه روابط خوبی با بومیان برقرار کنم زحمتها کشیدم. سپس آنها دیدند که فعالیت بازرگانی من ترقی نمود و وضع شرکت من در تعدادی از کالاها بهتر از شرکت‌های انگلیسی شد. بومیان شاهد موفقیت من و شکست روسها بودند آنها چون از اوضاع اروپا آگاهی نداشتند با نمونه‌هایی از قدرت ملتهای اروپایی به وسیله شهروندان این ملتها در خلیج فارس آشنا می‌شدند. در واقع آنها مرا در زبان خودشان «آلمان» می‌نامیدند. همچنانکه فعالیت تجاری من از دیگر رقیبانم پیشی می‌گرفت ترس بومیان نیز از انگلیسیها و روسها تاحدی از بین رفت و از آن پس برای این ملتها [روسها، انگلیسی‌ها] چندان آسان نبود که امور را براساس میل و خواسته خودشان ترتیب بدهند. حتی بعضی اوقات مردم بومی که از افراد سرشناس محلی بودند نزد من می‌آمدند و سؤال می‌کردند که آیا من می‌توانم آنها را تحت حمایت دولت آلمان قرار دهم و همچنین مانند سپری بین آنها و روسها و انگلیسیها قرار بگیرم. من هرگز چنین پیشنهادهایی را نپذیرفتم و تشویق نکردم، چیزی درباره آنها به کنسولگری آلمان نگفتم و حتی یک خط نامه به برلین نوشتم. باوجود این، اروپائیان دیگر، بخصوص انگلیسیها، اعتقاد داشتند که چنین حوادث اتفاقی انگیزه‌های واقعی حضور من در خلیج [فارس] را توجیه می‌کند. باید به انگلیسیها حق داد که با نگرستن به اوضاع خارج، وضع به نظر آنها چنین آمده باشد. تأثیر نطقهای احمقانه قیصر در آلمان - نطق تهدیدآمیز او در برابر نیروهای مسلح اعزامی در قیام با کسرها، سخنان او درباره امپراتوری جهانی و مانند آن این سوءظن را در مورد فعالیتهای من

---

4. Albert Ballin

بیشتر کرد. آقای وُنک‌هاوس ادامه می‌دهد:

فعالیت‌های من اگرچه در نظر انگلیسی‌ها مشکوک بنظر می‌رسید اما حقیقت این است که فعالیت‌های مزبور از ماهیت کاملاً تجاری برخوردار بودند. دولت آلمان نه تنها حمایتی از من نکرد یا کمک مالی نداد بلکه حتی همراهی و حمایت قانونی‌ای که امکان داشت من انتظار داشته باشم همیشه از من دریغ کرد. این موضوع که در مراکز دیپلماسی سن‌پترزبورگ، لندن و پاریس شرکت من مورد بحث قرار می‌گرفت و گفته می‌شد دولت آلمان سیاستی مآل‌اندیشانه را در خلیج فارس پی می‌گیرد تقصیر من نبود. من برای تکذیب این شایعات اقدامی نکردم، اما تکذیب من هم عقیده هیچ‌کس را تغییر نمی‌داد و به هر صورت این اعتقاد که شرکت من از سوی دولت آلمان حمایت می‌شود اعتبار و اهمیت مرا در بعضی مراکز افزایش می‌داد.

در حدود سال ۱۹۰۶ چنین احساس کردم که آلمان از نظر سیاسی به خلیج فارس علاقمند شده است و از همان آغاز متوجه شدم که آلمان خواهان هدفی بود که بتواند آن را در امر راه‌آهن بغداد با روسیه و انگلیس در مقابل امتیاز مشابهی مبادله کند. من در جریان نبودم و دقیقاً نمی‌دانستم، اما من آن را احساس می‌کردم، ولی دولت آلمان هرگز سعی نکرد مرا تحت تأثیر قرار دهد تا برنامه‌های تجاری را به منظور اهداف سیاسی انجام دهم. به هر حال، من روابطی از این نوع نداشتم.

در سال ۱۹۰۶ تا حدی به تشویق آقای وُنک‌هاوس، خط کشتیرانی هامبورگ - آمریکا عملاً سرویس منظمی به مقصد خلیج فارس دایر کرد. کمپانی وُنک‌هاوس کارگزار شرکت کشتیهایی شد که با بخار کار می‌کردند. اما این مطلب غالباً در منابع انگلیسی به طور یقین اظهار می‌شود که خط کشتیرانی هامبورگ - آمریکا به سبب سرویس خلیج فارس خود یک مقرری قابل توجه از دولت آلمان دریافت می‌کرد، ولی آقای وُنک‌هاوس این مسئله را قاطعانه رد می‌کند. می‌گوید: «من در همه مذاکرات شرکت داشتم و به طور یقین می‌دانم که موضوع حتی یک پنی کمک مالی دولتی هم مطرح نبود. خط کشتیرانی جدید و شرکت وُنک‌هاوس محموله‌هایی را برای احداث بخشی از راه‌آهن بغداد جابه‌جا می‌کردند. آقای وُنک‌هاوس چنین ادامه می‌دهد:

چندی بعد، بدون دریافت حقوق، کنسول افتخاری و نماینده دولت آلمان در بصره شدم. کنسولگری آلمان در بغداد به تازگی تأسیس شده بود و از من خواستند که وظیفه اداره کنسولگری جدید در بصره را برعهده بگیرم. در ابتدا این کار را نپذیرفتم. من هرگز نمی‌خواستم تابع کسی باشم و مایل بودم شرکت خود را اداره کنم و کاملاً مستقل باشم. یک درخواست دیگر آمد و من دوباره آن را رد کردم. تنها در زمان



درخواست سوم هنگامی که سخت به من اصرار شد که به عنوان یک آلمانی این کار و وظیفه من است، آن را پذیرفتم و سپس صرفاً با این شرط صریح و مکتوب که از من هرگز خواسته نشود گزارشی ارسال دارم. تا آنجا که من می‌دانم هرگز میان کنسولگری بصره و دولت آلمان مبادله تلگرافی صورت نگرفت.

چنانچه لرد لندون در مجلس اعیان اظهارداشت سیاست بریتانیا هرگز شامل منع تجارت مشروع سایر قدرتها در خلیج فارس نمی‌شد. اما آشکار است که نمایندگان امپراتوری در این منطقه به علت تعصب خود مایل بودند که از دیدگاه صحیح رسمی اظهار شده در لندن افراطی‌تر باشند. همچنان که در این موارد معمول است، در واقع مأموران سیاسی در مناطق دور افتاده از محدودیتهایی که دولت متبوعشان بر آنها تحمیل می‌کرد خشمگین می‌شدند و معتقد بودند دولتها همیشه به دیدگاه قدرتهای رقیب بیشتر علاقه نشان می‌دهند. کنسولهای امپراتوری گرایش به انجام اقدامات شدید داشتند و بنابراین در این مورد نیز چنین بود. مردی به نام سر پرسبی کاکس که سابقه برجسته‌ای در خدمات سیاسی بریتانیا داشت و بعد از ۱۹۰۴م سرکنسول بوشهر و سپس از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس بود در طی مصاحبه‌ای یک نسخه از گزارش به دست آمده در کنسولگری آلمان در بوشهر را بعد از ظهور جنگ به نویسنده نشان داد. این گزارش توسط واسموس کنسول آلمان در زمان منتقل شدن سرپرسی به هند نوشته شده بود و حاکی از این بود که رفتن کاکس به لحاظ تجارت آلمان موجب خوشحالی خواهد بود. در روابط شخصی علتی برای شکایت از سرپرسی کاکس وجود نداشت، اما او، به عنوان نماینده سیاسی، تصور می‌کرد که وظیفه کاکس این است که هرچه در توان دارد برای جلوگیری از تجارت آلمانها انجام دهد زیرا می‌دانست که در این منطقه، که خوب اداره نمی‌شد، تجارت می‌بایستی دربرگیرنده حمایت سیاسی باشد. «جاه‌طلبی او این بود که خلیج فارس را به صورت یک دریای صرفاً انگلیسی درآورد، که بر اثر هر محموله جو و هر تن اکسید که» توسط شرکتهای آلمانی «صادر می‌شد به خطر افتاده بود». سرپرسی تأکید می‌کند که این اظهارنظر کنسول آلمان نه تنها خلاصه دقیقی از دیدگاه او به عنوان نماینده سیاسی است بلکه در واقع آن را کاملاً خوب مطرح می‌کند و سخن کنسول آلمان را به عنوان تعریفی شایسته در نظر می‌گیرد. از نظر مأموران انگلیسی، هر آنچه را که یک دولت مقتدر خارجی یا تبعه آن در خلیج فارس برعهده می‌گرفت دارای اهمیت سیاسی بود. پس درک این مسئله آسان است که چرا انگلیسیها با شدت خاصی در برابر هرگونه کوشش آلمانها برای کسب امتیازاتی مقاومت می‌کردند که ممکن بود آنها را برای همیشه بر روی یک قطعه از منطقه

خلیج [فارس] مستقر سازد. به واقعه کویت پیش از این اشاره شد. هنگامی که اطلاع رسید که امکان دارد دولت آلمان تلاش کند تسهیلاتی در کویت جهت یک ایستگاه نهائی راه آهن بغداد در خلیج فارس به دست آورد و زمانی که شایعه امتیاز راه آهن روسی از طرابلس در سوریه به کویت انتشار یافت دولت بریتانیا بی درنگ وارد عمل شد. در ۲۳ ژانویه ۱۸۹۹، یک توافقنامه محرمانه از سوی شیخ کویت امضا شد که او بدین وسیله متعهد می شد بدون تصویب دولت اعلیحضرت هیچ سرزمینی را واگذار نکند و هیچ نماینده خارجی را نپذیرد. در نتیجه یک رزمناو انگلیسی تلاشی را که از سوی سلطان عثمانی و با حمایت آلمانها به منظور برقراری تسلط عثمانیها بر کویت بود خستی ساخت و دولت آلمان آگاه شد که تنها براساس توافق قبلی با بریتانیای کبیر می توان صاحب یک پایانه در خلیج فارس شد.

چندی بعد شرکت وُنکهاوس تلاش نمود تا امتیازی برای صید مروارید در مجاورت بحرین به دست آورد؛ اما این بار نیز انگلیسیها از این کار جلوگیری کردند. گفته می شود که شرکت بی درنگ مذاکراتی را در قسطنطنیه برای گرفتن امتیاز صید مروارید و اجاره جزیره هلول، مرکزی برای آن صنعت، آغاز کرده بود. بار دیگر دولت انگلیس مداخله نمود زیرا بیم داشت که این جزیره ممکن است سرانجام به عنوان ایستگاه تأمین زغال سنگ [برای راه آهن] مورد استفاده قرار بگیرد. سومین واقعه که به آسانی می توانست اهمیت زیادی بیابد بر سر جزیره ابوموسی روی داد.

یک شرکت انگلیسی به نام اف.سی. استریک (F.C. Strick) و شرکا قراردادی برای استخراج معدن اکسید آهن در جزیره ای بنام هرمز منعقد کرده، و در آنجا مشغول کار بود. آقای وُنکهاوس به جست و جو پرداخت و معدن مشابهی در جزیره مجاور ابوموسی پیدا کرد که کاملاً به همان اندازه خوب نبود ولی ارزش استخراج را داشت. نایب کنسول فرانسه، وادالا، می نویسد که اکسید قرمز ابوموسی به صورت یک بار کشتی ایده آل برای کشتیهای بخار خط هامبورگ - آمریکا بود. این کشتیها پر از مصالح ساختمانی به منظور تکمیل بخش پایانی راه آهن بغداد به خلیج فارس وارد می شدند، اما در برگشت کالایی نداشتند. این یکی از دلایلی بود که چرا انگلیسیها مصمم بودند مانع بهره برداری معادن توسط شرکت وُنکهاوس بشوند.

در اکتبر ۱۹۰۷ کشتی جنگی بریتانیا بنام لاپ وینگ (Lapwing) که تعدادی قایق با ۳۰۰ نفر از مردان مسلح شیخ را به دنبال داشت، در ابوموسی ظاهر شد. این جنگجویان پیاده شدند و کارگران استخدام شده توسط وُنکهاوس را گرفتند و به لنگه بردند. دو ساعت بعد هنگامی که نماینده ای از سوی وُنکهاوس وارد شد، همین بومیان مسلح به او تیراندازی کردند، ولی خوشبختانه فردی کشته نشد. از سوی مطبوعات آلمان فریاد

خشم برخاست. آقای وُنک‌هاوس از طریق دولت آلمان اعتراض کرد و دولت آلمان اعتراض او را به وسیله سفارت خود در لندن به دولت بریتانیا منتقل ساخت با این حال، براساس گفته آقای وُنک‌هاوس وزارت امور خارجه آلمان او را ترغیب کرد که ادعاهای خود را برای غرامت پایین‌تر از مبلغی بیاورد که او برای خود، به حق، عنوان کرده بود. او نیز لحن اعتراض اولیه خود را ملایم‌تر ساخت و مطبوعات هم قضیه را به طور بسیار جدی دنبال نکردند. این قضیه ادامه پیدا کرد و چند بار به تعویق افتاد تا اینکه سرانجام در سال ۱۹۱۴ چند ماه قبل از بروز جنگ، دولت انگلیس اساساً موافقت کرد که وُنک‌هاوس مستحق دریافت غرامت است. تعیین میزان واقعی غرامت بار دیگر به تعویق افتاد. آن‌گاه جنگ پیش آمد و سرانجام وُنک‌هاوس به طور کلی هیچ غرامتی دریافت نکرد. وادالا نایب کنسول فرانسه می‌نویسد که موانع ایجاد شده برای آلمانیها در کویت، بحرین، هلول و ابوموسی «شرکت سیاسی - تجاری» وُنک‌هاوس را مایوس نکرد. این شرکت توجه خودش را به منطقه رودخانه کارون معطوف ساخت و در رقابت با شرکت انگلیسی برادران لینچ یک سرویس کشتیرانی برقرار ساخت که تا ۱۹۱۴ ادامه یافت.

اما، روی هم رفته، شرکت وُنک‌هاوس مجبور شد - اگر بتوان چنین گفت - خود را به تجارتی مانند صادرات و واردات در بنادر بزرگ خلیج فارس مشغول سازد. همچنین این شرکت یک سرویس حمل‌ونقل رودخانه‌ای بر روی کارون و یک سرویس دریایی از هامبورگ به بصره داشت. اما آن شرکت هرگز در اقدامات متهورانه مخصوص خود موفق نمی‌شد زیرا نفوذ برتر انگلیسیها بر شیوخ عرب همیشه با طرحهای سیاسی - اقتصادی شرکت وُنک‌هاوس برخورد پیدا می‌کرد و این شرکت نه تنها مصمم بود پولی به دست آورد بلکه می‌خواست اعتبار انگلیسیها را نیز از بین ببرد و خود جانشین آنها بشود.

این ناظر فرانسوی ادامه می‌دهد که بدین ترتیب نقشه‌های آلمانیها ناگزیر به نتیجه نرسید و در طی جنگ همه نفوذ آلمان در خلیج فارس توسط انگلیسیها از بین رفت. خود وُنک‌هاوس تا پایان بر این نکته تأکید می‌کند و عقیده دارد که اقداماتش در خلیج [فارس] صرفاً الهام گرفته از انگیزه‌های تجاری است نه سیاسی، و معتقد است داستانی که در خلیج [فارس] همه آن را باور داشتند و در برخی از جزایر بریتانیا انتشار یافته بود بدین مضمون که آلمان می‌کوشد در جزیره ابوموسی جای پای باز کند تا آن جزیره نوعی پایگاه برای عملیات آینده آلمان باشد، یکسره پوچ و بی‌معنی است. باوجود این، همچنان که غالباً در سیاست اتفاق می‌افتد، باور داشتها، حتی اگر اشتباه هم باشند، مانند حقایق اهمیت دارند. عملیات شرکت وُنک‌هاوس نیز واقعاً از اهمیت بسیار

بالای سیاسی برخوردار شد و، مانند هر عامل دیگر، گذشته از خود راه‌آهن بغداد، خلیج فارس را قبل از جنگ به صورت یکی از صحنه‌های عمده رقابت بین بریتانیا و آلمان درآورد.

نویسنده اعتقاد دارد که ما می‌توانیم بپذیریم که شرح آقای وُنک‌هاوس درباره اهداف و فعالیت‌های خودش در خلیج فارس اساساً صحیح است. اکنون مدتها پس از زمانی که نخستین طرح این تحقیق نوشته شد (که شامل جمله اخیر بود) کتاب جدیدی به قلم سرهنگ دوم سر آرنولد ویلسن تحت عنوان Loyalties, Mesopotamia ۱۹۱۷-۱۹۱۴، روایتی شخصی و تاریخی انتشار یافته است. شواهد مسلم مندرج در این کتاب به شیوه‌ای عالی نظر آقای وُنک‌هاوس را در مورد ماهیت غیرسیاسی تجارت خودش تصدیق می‌کند و بدینوسیله بر موثق بودن گواهی وُنک‌هاوس بطور کلی می‌افزاید. نویسنده این مقاله گواهی وُنک‌هاوس را از هر جهت بررسی کرده و دقیق یافته است. سر آرنولد ویلسن می‌نویسد:

شاید جای آن باشد که به اختصار به فعالیت‌های شرکت‌های وابسته به دشمن در خلیج فارس و بین‌النهرین اشاره کنیم. کندلر (Candler) اصرار می‌ورزد که شرکت وُنک‌هاوس در وهله اول به منظور توطئه‌های ضدبریتانیایی و پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی آلمانها به وجود آمد تا اهداف تجاری، و نمایندگان آن به صورت مأموران اطلاعاتی تربیت شده بودند. این خود نظریه رسمی نظامی در آن زمان بود، ولی اساس درستی نداشت. این حقیقت دارد که آقای هارلینگ (Harling) مأمور جوان شرکت وُنک‌هاوس در بحرین جزئیات دقیق ترکیب نیروی اعزامی هندی را چهار ساعت بعد از ورود آن به وسیله قایق به افراش در بصره و بوشهر اطلاع داد. با وجود این، بازرگان انگلیسی نیز چه کاری کمتر از این انجام می‌داد و آیا ما واقعاً باید باور کنیم که «جزئیات دقیق» در بحرین به دست آمد؟ همکاران هارلینگ در بوشهر، محمره [خرمشهر] و اهواز نیز کاری بیش از وظیفه آشکار خود به عنوان شهروندان میهن‌پرست انجام نمی‌دادند و کمتر از آن بود که بسیاری از هموطنان خود ما در سراسر دنیا انجام می‌دادند این حقیقت که کارمندان شرکت وُنک‌هاوس مانند همه آلمانیها دوره تربیت نظامی معمول را قبل از رفتن به خارج گذرانده بودند بدون تردید به ملاحظات و گزارشهای آنها اهمیت می‌بخشید. اما بررسی دقیق گزارشهای پرحجم شعبه‌های مختلف شرکت این فرضیه را تأیید نمی‌کرد که اهداف آن غیر از اهداف تجاری بودند. شاید آنها به‌طور غیرمستقیم از طریق شرکت هامبورگ - آمریکا، که آنان کارمندان محلی آن بودند، از دولت مقرری دریافت می‌کردند و حتی این موضوع نیز به هیچ وجه مسلم و قطعی نیست.

به نظر می‌رسد که آقای وُنک‌هاوس، مانند بسیاری از بازرگانان دیگر که در سراسر کره زمین پراکنده‌اند، علاقه‌مند بود به فعالیتهای بازرگانی سودمند بپردازد، شرکت خود را گسترش دهد و در تجارت و نه در سیاست شخصیت برجسته‌ای شود. پس چرا سرانجام شرکت خود را یک نهاد سیاسی - تجاری یافت که در یکی از درگیریهای بی‌شمار بین‌المللی گرفتار شد که منجر به جنگ جهانی گردید. خود او فکر می‌کند که همه این جریان‌ها نشان می‌دهد که سیاست جهانی قبل از ۱۹۱۴م چگونه ناشیانه و با چه حماقتی رهبری می‌شد. وی ادامه می‌دهد:

اکنون درک می‌کنم که شرکت من واقعاً سهم کوچکی در ریشه‌های جنگ داشت، ولی آن سهم به هیچ‌وجه ضروری نبود. اولاً، هنگامی که نمایندگان کنسولگری آلمان در خلیج فارس متوجه شدند که انگلیسیها نسبت به انگیزه‌های آلمانیها در آنجا بدگمان‌اند، چرا این امر را به برلین گزارش ندادند؟ یا اگر برلین آگاه بود چرا وزارت امور خارجه به تفاهم صادقانه‌ای با انگلیس در این مورد دست نیافت؟ ثانیاً دولت بریتانیا برای روشن کردن این مسئله تلاش نکرد. چرا بعضی از نمایندگان انگلیس نزد من نیامدند و از من پرسیدند که این شایعات در مورد اینکه از آلمان کمک مالی دریافت می‌دارم درست است یا نه؟ من لابد بی‌درنگ جواب منفی می‌دادم و اگر راضی نمی‌شدند، می‌بایستی در آن زمان تمایل خود را به بازسازی شرکت خود نشان می‌دادم تا آن را به صورت یک شرکت انگلیسی درآورم.

به عقیده نویسنده، مسئله‌ای که ما با آن سروکار داریم ارزیابی قصور در آن درگیری نیست که در خلیج فارس پیش آمد. مانند بسیاری از حوادث ضمنی در منشأ جنگ این مورد ساده‌ای از رویارویی حق و باطل نیست. حق با سرپرسی کاکس بود. در مناطقی که به خوبی اداره نمی‌شود تجارت با حمایت سیاسی ارتباط پیدا می‌کند، با توجه به نظام بین‌المللی‌ای که کاکس برطبق آن کار می‌کرد تجارت آلمانیها در خلیج فارس تهدیدی بالقوه برضد منافع بریتانیا به شمار می‌رفت. وُنک‌هاوس و خط کشتیرانی هامبورگ - آمریکا و سازندگان راه‌آهن بغداد نیز حق داشتند. چرا آنها نمی‌بایستی فعالیت، سرمایه و ابتکار خود را در راه گسترش امکانات اقتصادی در خاورمیانه به کار نبرند؟ چه کسی ممکن بود بگوید که براساس موازین پذیرفته شده رفتار بین‌المللی، بریتانیا حق ندارد در کمال حسادت همه مناطق نزدیک هند را محافظت کند، یا اینکه آلمان در کوشش خود به منظور برطرف کردن موانع سیاسی برای نقشه راه‌آهن شهروندانش به خطا می‌رود؟ این نظام یعنی مجموعه مسئولیتها و امتیازات ملی‌گرایانه در ارتباط با اقدامات اقتصادی

شهروندان در خارج از کشور اشتباه بود. مادام که این نظام، این مسئولیتها و امتیازات بدون تغییر باقی می ماند، عملیات همه وُنک هاوس های جهان در همه خلیج فارسهای دنیا فرصتهایی برای اصطکاک بین المللی پیش خواهد آورد و ناکامی افراد در تطبیق نظامهای سیاسی خود با وضع ایجاد شده از طریق ارتباطات اقتصادی جهانی همچنان، به اصطلاح، علل اقتصادی جنگ را ایجاد خواهد کرد.